

نقاط چالش در مطالعات «انسان‌شناسی دین» و «علوم حوزوی»

حسین کامکار

مقدمه

انسان‌شناسی (Anthropology) دانشی است که به مطالعه علمی انسان مبتنی بر مشاهدات تجربی و عینی می‌پردازد و در این پرداخت، گونه‌های ساده‌تر زندگی انسانی و اقوام بدوی را نیز از قلم نمی‌اندازد و همچنین ابعاد متنوع زندگی انسان همچون فرهنگ، دین، اقتصاد، قدرت، خویشاوندی، و امور اجتماعی را مد نظر قرار می‌دهد. انسان‌شناسی دین (Anthropology of religion) به بررسی «دین» با روی‌کرد انسان‌شناسانه می‌پردازد.

مقصود از «علوم حوزوی» مجموعه دانش‌هایی است که در مدارس دینی از جانب پیشوایان دینی در جهان اسلام محور تعلیم و تعلم قرار داشته‌اند. طبیعتاً آن‌چه محور تعلیم و تعلم مدارس دینی قرار می‌گیرد در میان مذاهب اسلامی یا مکاتب فکری در مذهب واحد یکسان نیست، همچنان که در بستر زمان و ادوار مختلف و گستره جغرافیایی و فرهنگی نیز نمی‌توان آن را امری ثابت تلقی کرد. با این حال می‌توان دانش‌ها و علوم متمایز و برجسته‌ای را در این گستره شناسایی کرد که می‌توان آن‌ها را «دانش‌های حوزوی» دانست. این دانش‌ها عبارتند از: صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت، منطق، کلام، فلسفه، عرفان، فقه، اصول، تفسیر، علوم قرآنی، فقه الحدیث، رجال، تراجم، تاریخ، شاخه‌های دیگری از دانش همچون طب، نجوم یا ریاضیات هرچند در مواردی نه‌چندان اندک از جانب عالمان اسلامی مورد اهتمام قرار می‌گرفت اما به دلایلی ترجیح می‌دهم که آن‌ها را از علوم حوزوی به حساب نیاورم.

بر این اساس اکنون می‌توان پرسید: آیا نقاط چالشی بنیادین بین مطالعات «انسان‌شناسی دین» و «مطالعات حوزوی» وجود دارد یا خیر؟

این پرسش را به دو صورت می‌توان مطرح کرد:

(۱) آیا بین مبادی، پیش‌فرض‌ها و ارزش‌های مطالعات انسان‌شناسی دین با مبادی، پیش‌فرض‌ها و ارزش‌های مطالعات حوزوی تعارضی وجود دارد یا خیر؟

۲) آیا بین نتایج، نظریه‌ها و محتوای مطالعات انسان‌شناسی دین با نتایج، نظریه‌ها و محتوای مطالعات حوزوی تعارضی وجود دارد یا خیر؟

مرحله اول: ناسازگاری از حیث مبادی، پیش‌فرض‌ها و ارزش‌ها

به نظر نگارنده، انسان‌شناسی دین در مرحله مبادی، پیش‌فرض‌ها و ارزش‌های تحقیق و پژوهش تعارض‌هایی با مطالعات حوزوی دارد. اما پیش از شناخت تعارض‌ها لازم است از مشترکات و هم‌سویی‌ها سخن به میان آید. اولاً در بسیاری از علوم حوزوی به مطالعات انسان‌شناسی به معنای عام و یا در دامنه‌ای محدودتر انسان‌شناسی دین به صورت خاص پرداخته می‌شود. ثانیاً توصیه به تجربه و ارزش‌مندی معرفت تجربی هر دو از جانب عالمان اسلامی پذیرفته شده است. قرآن کریم صریحاً در آیاتی، به بررسی تجربی - به تعبیر دقیق: مبتنی بر سیر در زمین - برای بررسی سرگذشت انسان‌ها و اقوام دیگر - البته در زمینه عبرت‌گیری اخلاقی - دعوت می‌کند، اما اساس این دعوت، مبتنی بر تجربه و سیر است. مطابق گفتمان احادیث اسلامی، تجربه و حفظ تجارب امری عقلانی است. اما مسأله از این فراتر می‌رود: می‌توان نشان داد که بسیاری از عالمان و دانشوران اسلامی، عملاً در علوم حوزوی، به پژوهش‌های انسان‌شناسانه روی آورده‌اند، به صورتی که یکی از روش‌های حرفه‌ای در علوم ادبی، مراجعه به «بادیه» و تدوین زبان و فرهنگ بادیه‌نشینان به صورت تجربی بوده است که در حیطه انسان‌شناسی زبان‌شناسانه قرار می‌گیرد. اما آثاری که مستقیماً به «انسان‌شناسی دین» مربوط باشد نیز فراوانند. به عنوان یک نمونه، می‌توان به کتاب «الدیارات» نوشته علی بن محمد شابستی (نویسنده و ادیب قرن چهارم) اشاره کرد که به معرفی توصیفی دیرها و صومعه‌های مسیحیان در جهان اسلام پرداخته است. اما بیش‌ترین حجم از انسان‌شناسی دین را می‌توان در مردم‌نگاری دوره جاهلی دنبال نمود. بسیاری از مفسران و تاریخ‌نگاران، به نقل باورها و آیین‌های مشرکان عرب در دوره جاهلی پرداخته‌اند. فهم بسیاری از متون اسلامی و حتی آیات قرآن کریم، در پرتو شناخت عصر نزول قرآن خصوصاً عقاید و مناسک مشرکان امکان‌پذیر می‌گردد. به همین دلیل، بسیاری از دانشوران اسلامی به مناسبت‌های مختلف به ارائه توصیف‌ها و گزارش‌هایی از «ادیان دیگر» خصوصاً بت‌پرستان حجاز پرداخته‌اند.

گونه دیگری از «انسان‌شناسی دین» را می‌توان در آثاری که به توصیف «فرق و مذاهب» پرداخته‌اند جستجو کرد. به عنوان یک نمونه برجسته می‌توان به کتاب «مقالات الاسلامیین» نوشته علی بن اسماعیل اشعری (متوفای ۳۲۴ ق) اشاره کرد که با رویکردی توصیفی-تاریخی به تاریخ عقائد فرقه‌های اسلامی تا زمان خود پرداخته است.

نمونه جالب دیگر، کتاب «احسن التقاسیم» نوشته محمد بن احمد مقدسی (قرن چهارم) است که اثری در حیطه جغرافیا است اما به ویژگی‌های مردم‌نگارانه و خصوصاً مذاهب سرزمین‌های مختلف توجه دارد، به عنوان مثال در «اقلیم سند» به توصیف بت‌های این اقلیم و عقائد مردم پیرامون این بت‌ها و طلسم‌های آن‌ها پرداخته است:

و اما الأصنام «۳» بهذا الإقليم فصنمان «۴» بهبروا من حجر لا يصل اليه «۵» أحد له طلسم إذا وضع الرجل يده بقية لا تصل اليه و هما على شبه الذهب و الفضة كل من «۶» طلب عندهما حاجة زعموا انها تقضى (احسن التقاسيم، ص ۴۸۳)

«و اما بتها: در این اقلیم دو بت وجود دارد که «بهبروا» و از جنس سنگ هستند و هیچ کس به آن‌ها دسترسی ندارد، زیرا طلسمی دارد که اگر کسی دست بر آن‌ها بگذارد دستش به آن‌ها نمی‌رسد. این دو شبیه طلا و نقره هستند، هر کس نزد آن دو بت حاجتی می‌خواهد چنین می‌پندارد که آن‌ها حاجتش را روا می‌دارند...»

البته علیرغم چنین آثاری باید پذیرفت که «انسان‌شناسی دین» در بین اندیشوران مسلمان بیشتر صبغه تاریخی دارد تا بررسی ادیان زنده مبتنی بر مشاهده مستقیم. با این حال کاربست روش‌های متنوع انسان‌شناسی - چه روش‌های باستان‌شناسانه چه روش‌های مبتنی بر مشاهده مستقیم - هیچ یک با مطالعات حوزوی منافاتی ندارند.

بنابراین چه تعارض‌هایی بین انسان‌شناسی دین و معارف اسلامی وجود دارد؟ در این زمینه دست‌کم چهار مورد قابل ذکر است:

۱. هم‌سان‌نگاری اسلام/ایمان با کفر/شرک (نسبی‌نگری) چه در باب عقائد، چه مناسک و چه ... تلاش برای ارائه الگوهای جهان‌شمول که شامل ایمان و شرک باشد. مثلاً مفهوم «اسطوره» از منظر یک انسان‌شناس شامل اساطیر خرافی و قصص قرآنی می‌شود، حال آن‌که قرآن بر اساطیری نبودن تعالیمش اصرار دارد و ادعای مزبور را دیدگاه کفار می‌داند: «و قالوا اساطیر الاولین». در حقیقت انسان‌شناسان الگویی را دنبال می‌کنند که در ذات خود کفرآمیز است. اصولاً هدف اسلام، نفی اکید برخی از گونه‌های دین‌داری است نه نفی بی‌دینی. به تعبیر قرآن کریم: «لکم دینکم و لی دین» انسان‌شناس اگر این نفی اکید را از دست بدهد، اسلامش را از دست داده است. قرآن کریم بی‌تفاوتی در قبال برخی باورهای مشرکان را بر نمی‌تابد: «تکاد السموات يتفطرن منه و تنشق الأرض و تخرّ الجبال هدّاً * أن دعوا للرحمن ولدا»

۲. تضعیف توجیه یک دین خاص به دو دلیل: (۱) مواجهه با کثرت ادیان و (۲) ملاحظه الگوهای مشابه بین باورها، مناسک و یا روش توجیه در ادیان. این مسأله ذاتاً به محتوای نظریات انسان‌شناسان باز نمی‌گردد بلکه در اثر پرداخت به تکرار ادیان بروز آن طبیعی است. روش مواجهه با این مشکل، ضمیمه کردن مطالعات انسان‌شناسانه به مطالعات کلامی است.

۳. اجتناب از داوری‌های کلامی، فلسفی، اخلاقی و زیبایی‌شناسانه. قرآن کریم به ارائه توصیف بی‌طرفانه از عقائد مختلف اکتفا نمی‌کند. بلکه می‌توان گفت قرآن کریم در مقام توصیف و داوری منصفانه عمل می‌کند (مثلاً آیه‌ای که متقین مسیحی را مورد اشاره قرار می‌دهد یا بین مسیحیان تفکیک می‌کند: «لیسوا سواء»). بنابراین به جای «پرهیز از داوری» باید «داوری منصفانه» را معیار قرار داد.

۴. اکتفا به مشاهدات مبتنی بر تجربه حسی و دخیل نکردن سایر منابع شناخت یعنی عقل، نقل، شهود، و تجربه دینی. البته در مرحله مشاهده و توصیف می‌توان به تجربه حسی اکتفا کرد اما بالاخره در مقام نظریه‌پردازی و جمع‌بندی لازم است انسان‌شناس مسلمان از معارفی که از متون اسلامی نیز اخذ کرده استفاده نماید.

مرحله دوم: ناسازگاری از حیث نتایج، نظریه‌ها و محتوا

بدون شک بین برخی از نظریات انسان‌شناسانه در دو سده اخیر و معارف اسلامی تعارض‌های فراوانی وجود دارد. برخی از این تعارض‌ها اساسی است و برخی در نگاه نخست تعارض تلقی می‌گردد. در ادامه به فهرستی از این تعارض‌ها – اعم از اساسی یا در نگاه نخست – اشاره خواهیم کرد.

۱. پیدایش دین و این تلقی که دین منشأ انسانی دارد یا در روندی تکاملی پدید آمده است. این مشکل چندان بنیادین نیست، زیرا دیدگاه‌های انسان‌شناسان در این باب از شواهد مستحکمی برخوردار نیست.
۲. پیدایش انسان: تئوری تکامل، حضرت آدم علیه‌السلام. در شأن و منزلت انسان در عالم تأثیرگذار است. گفتنی است که بسیاری از شواهد تجربی و فسیلی که انسان‌شناسان ارائه کرده‌اند در متون اسلامی بر خلاف متون مسیحی تبیین‌پذیر است. در متون اسلامی سخن از گونه‌های متنوعی – مثلاً با نام نسناس – پیش از حضور آدم علیه‌السلام در زمین و سپس انقراض آنان گفته شده است.
۳. مقوله «فطرت» و فهرست امور فطری: مثلاً الگوهای خویشاوندی متفاوت. در این موارد هم زمینه تأیید وجود دارد و هم تعارض. مثال برای تأیید این اشتراک که همه ادیان به هستی متعالی اذعان دارند، ممنوعیت ازدواج با محارم را می‌پذیرند، پدرسالارند و ... اما زمینه تعارض هم هست که مثالی عینی برای آن ندارم.
۴. نگاه کارکردگرایانه به دین: دین وسیله‌ای برای تنظیم مناسبات دنیوی انسان است. در نگاه اسلامی دین به تنظیم مناسبات دنیوی و اخروی انسان می‌پردازد. در این زمینه بین روشنفکران دینی اختلاف نظر وجود دارد: کسانی همچون بازرگان، خدا و آخرت را هدف بعثت انبیاء می‌دانند و کسانی چون علی شریعتی، دین را راهنما برای چگونه زیستن می‌دانند نه چیزی که صرفاً به درد پس از مرگ بخورد. مستقل از این اختلاف‌ها، اشکال نگاه انسان‌شناسان کارکردگرا این است که اهداف و غایات متعالی دین را به ابزارها و وسایلی برای تنظیم مناسبات دنیوی تنزل می‌دهند.
۵. فاقد معنا انگاشتن عالم و این ادعا که فرهنگ انسانی معنابخش به پدیده‌های عالم است و اشیاء فی‌نفسه فاقد معنی‌اند.
۶. سیال‌انگاری دین: این مشکل چندان اساسی نیست، زیرا باید بین حقیقت دین و تدین مردمان تفکیک قائل بود و دومی – که موضوع مطالعات انسان‌شناسی است – واقعاً سیال است.

و الحمد لله رب العالمین